

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عُنوانِ بَصِی

مجلس یکصد و پنجاه و پنجم

سید محمد حسن حسینی طہرانے

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبيّنا أبي القاسم محمد

و على آل بيته الطاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين

اگر نظر شریف رفقا باشد در جلسات گذشته صحبت در کیفیت تشخیص متقن از متشابه بود، البته این مسأله در نتیجه و به تبع مسأله فراغت قلب بود که عنوان بصری در مواجهه با دستورات امام صادق علیه السلام عرض می کند.

در آن راستا این مسأله مطرح شد و عرض شد که تا انسان فراغ قلب نداشته باشد نمی تواند به مطلب برسد و هیچ راهی نیست. تمام راهها و تمام دربها به روی انسان در غیر این صورت بسته است و به اندازه عمر نوح اگر روزها را روزه بگیرد و شبها را به قیام و عبادت و تهجد برخیزد و در راه خدا انفاق کند و اگر تمام زمین از طلا باشد و آن را در مسیر رضای الهی صرف کند، به اندازه یک سر سوزن، یک میل حرکت نخواهد کرد. و تمام این اعمال و رفتار در راستای تثبیت انانیت تحقق پیدا خواهد کرد، نه در راه تزکیه؛ و تمام این مسائل و اعمال و رفتار در راستای تحکیم موقعیت نفسانی، وجود خارجی پیدا خواهد کرد نه در راستای تصفیة باطن و رشد روحانی و تجرد عقلانی، این مسأله تحقق پیدا نخواهد کرد. کار او در این مدت حداقل و حداقل است، ولی مطلب غیر از این است. کار او در این مدت حداقل به اندازه یک دستگاه ضبط است که آن را روشن بگذارید و هر وقت نوار تمام شود خودش شروع کند به گردیدن و چرخیدن و مدام قرآن بخواند، از سورة حمد شروع کند و به سورة توحید ختم کند، چه فایده ای دارد؟ چقدر بر مقام آن ضبط اضافه می شود؟ بعد از یک ماه اگر قیمت ضبط پنجاه هزار تومان است، شما می گوئید پنج میلیون می ارزد این ضبط، اینقدر برای ما قرآن خوانده است، می گوئید چون یک ماه کار کرده است قیمتش ده هزار تومان هم کم شده است، این که ارزش و فایده ای ندارد، این حداقل مطلب است. ولیکن در مورد انسان مسأله بالاتر از این و خطرناک تر از این است، مسأله این است که در صورت عدم تربیت نفسانی و عدم رشد و تجرد عقلانی و عدم رعایت مراقبات شرعی و عدم رعایت ریاضات الهیه، نفس در مقام انانیت و نفسانیت خودش با این اعمال بدتر خواهد شد، خطر اینجاست. ای کاش این نمازها را از اول نمی خواند و این روزهها را نمی گرفت و ای کاش این انفاقها و این امور مستحسن جاذبه عرفی را بدون رعایت دستور و اطاعت از فرد خبیر و بصیر انجام نمی داد، حداقل نفسش می گفت ما که خرابیم. دیده اید بعضی ها را که اهل گناهند ولی دلشان پاک است؛ اسم خدای که می آید، گریه می کنند و می گویند خدا که می داند ما کارمان چقدر خراب است! اینها خیلی جلوترند از اینهایی که یک عمر نوح را به عبادت گذرانده اند بدون دستور و بدون رعایت موازین تزکیه و تربیت و بدون ارشاد و دستگیری و هدایت در تحت فرد خبیر و استاد کامل. آنها از اینها جلوترند، چون لااقل در دلشان صفایی باقی مانده است. در دل اینها نوری باقی مانده است، در دل اینها یک نقطه ای برای اتصال باقی مانده است، در آنها اصلاً هیچ چیز باقی نمانده است. راهی در دل آنها با پروردگار هنوز موجود است، و قلب آنها هنوز برای

پذیرش دستور آماده است. ما این مطلب را در زمان مرحوم آقا - رضوان الله علیه - صدها مورد تجربه کردیم و بعد از حیات ایشان هم بیش از آن زمان این مطلب را در ارتباط با افراد مختلف و شرایط مختلف کاملاً مشاهده کردیم که چطور وقتی با افراد عادی و آنهایی که به دنبال دوز و کلک نیستند، به دنبال شیریه مالی نیستند، به دنبال توجیه نیستند و به دنبال تثبیت خود نیستند، وقتی مطلبی را انسان می گوید این مطلب را می پذیرد و عمل می کند، آنچه را که دستور است می پذیرد و این قلت نمی کند. من مواردی را در این مدت خدمت رفقا عرض کرده ام، از جمله آن موارد این مسأله مهر السنة بوده است که بارها این را خدمت رفقا گفته ام و خیلی در موارد عدیده ای، حالا این مسأله پیش پا افتاده است. پیغمبر فرمودند که جبرائیل به من خبر داد که به امت خود دستور بدهید که مهر زنان خود را مانند مهر دخترت فاطمه زهرا سلام الله علیها قرار دهند؛ این یک روایت موثق، یعنی به همان توثیقی که ما عمل می کنیم و بر اساس آن نماز می خوانیم و بر اساس روایتی که مورد وثوق است حج می رویم، بر همان اساس روزه انجام می دهیم، همان روایت و همان توثیق در مورد این روایت هم هست از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در محاسن برقی، رفقا و اهل علم بروند مراجعه کنند. جبرائیل دستور داد به پیغمبر از طرف پروردگار که به امت خود امر کند که مهر زنان خود را مهر سنت قرار بدهند، یعنی پانصد درهم شرعی و مساوی با دویست و شصت و دو و نیم مثقال نقره احمد شاهی که معروف است در بازار، به همین مقدار. نگفت که این مربوط به زمان من است، و نگفت این مربوط به اعراب جاهلیت است، و نگفت این مربوط به مسلمانان عربستان است، و نگفت این مربوط به آنهایی است که خیال می کنید افراد خوبی هستند، این حرف ها در آن نیست؛ دو دو تا چهار تا. روشن و صریح آمد این مطلب را فرمود در عین حال اختیار مهر را برای افراد باز نگه داشت، هر که هر چقدر خواست می تواند مهر بگیرد اصلاً صد میلیون کیلو طلا می خواهد.

یکی از دوستان ما اخیراً به این قضیه مبتلا شده، آمده ازدواج کرده است و حالا خود دختر می گوید من مهر السنة می خواهم من مهر نمی خواهم، پدر و مادرش می گویند چون دختر قبلی با دو هزار سکه عقد شده است، این هم به کمتر از دو هزار سکه عقد قبول نمی کند. و الان مدتی است که عقد شرعی کرده اند، منتهی همین طور محضری اش مانده که چکار کنند، قبول نمی کند دیگر، بالاخره محضر هم حساب و کتاب دارد دیگر، قانونی دارد همین طوری مانده، می گویند او که نمی دهد. نمی دهد یعنی چه عقد اشکال دارد، اگر عقد بر اساس مهر کشکی بخواهد انجام شود، اصلاً در حلیت آن عقد اشکال است و محل ایراد است. باید مهر مُنَجَز باشد و صحیح باشد و متقن باشد، بگو دو هزار سکه و دو میلیون سکه، اگر با گفتن است خب بگو! این مطلب را اول کسی که مطرح کرد قبلاً من اطلاع نداشتم در زمان طفولیت، مرحوم آقا آمدند این مطلب را باب و شایع کردند و خیلی ها هم از این قضیه تبعیت کردند. و هیچ هم پیغمبر نگفت که این برای آن زمان و آن موقع است، می توانست بگوید که این احکام برای این موقع است و برای این زمان است که درهم این مقدار قیمت دارد، می توانست بگوید که در آخر الزمان امت ما مُنَوَّر الفکر می شوند، فکرشان روشن می شود و مغزشان می شود سه من، مغزی که در زمان جاهلیت عربستان بود هشتصد گرم وزنش بود. حالا مغزها شده چهار کیلو و پنج کیلو، باد کرده و عقل ها همه رشد کرده، دیگر آن مطالب قابل قبول نیست، دیگر مسائل آن موقع برای این زمان، این زمانی که چه عرض کنم، ای کاش ما در آن

زمان بودیم. چندی پیش در جلسه‌ای بودیم - به یکی از رفقا گفتم شما هم بشنوید بد نیست، البته این قضیه از سابق بوده است - ماشاء الله این قوانین امروزه را ببینید که به دست چه کسانی در این دنیا دارد تدوین می شود و قانونگذار در حقوق بشر و غیر حقوق بشر چه کسانی هستند، و این افرادی که دارای روشن فکری خارق العاده و تافته جدا بافته از خلقت زمان‌های قدیم و گذشته هستند و در عصر تکنولوژی حاضر به سر می‌برند نگاه کنید عقل و فکرشان چقدر رشد کرده است. که در فرانسه که مهد تفکر و حریت و آزادی تا یک وقتی تلقی می‌شد، حالا که کوس رسوایی آنها را همه جا برداشته است، در این جا می‌آیند برای بعضی از شهرها رفت و آمد بدون قید و شرط، قانون می‌گذارند، یعنی چی؟ یعنی زن و مرد می‌تواند لخت مادر زاد در تمام خیابان‌ها و در تمام فروشگاه‌ها و در تمام معابر و در دیدگاه پسر، بچه، کودک و بزرگ می‌تواند ظاهر بشود و می‌شود و الان که من صحبت می‌کنم الان می‌شود و هر که می‌خواهد برود و ببیند الان موقعش است، بروید ببینید که من راست می‌گویم یا دروغ می‌گویم. صحبت از آن حیواناتی نیست که دارند این کار را انجام می‌دهند، آنها حیوان هستند، آنهایی که در زمان تکنولوژی زن لخت مادر زاد، ساک به دست می‌گیرد و در سوپر مارکت نخود و عدس بر می‌دارد، او الاغ است و در او حرفی نیست. صحبت در آن قانونگذاری است که در مجلس این قانون را تدوین می‌کند، بحث راجع به آن افراد است. آنهایی که می‌آیند و این مسائل را تدوین می‌کنند، می‌گویند که عجب این دین اسلام برای هزار و چهار صد سال پیش است و الان ما فکرهای مان باز شده است. اگر آن موقع چند تکه لباس هم به خودمان آویزان می‌کردیم، الان همان را هم در می‌آوریم تا مردم ببینند چه خبر است. اینها افرادی هستند که در این زمان [عصر تکنولوژی زندگی می‌کنند!!] حالا قوانین دیگری که در انگلیس و امثال ذلک مثل هم جنس بازی هست بماند. از کجا بگوییم از بالایشان یا پایینشان، بالایشان هم مثل پایینشان است و پایینشان هم مثل بالایشان. این به جای سلول‌های مغزی گچ در کله اش ریخته است. این آقا به جای عقل، شیطنیت و نفسانیت و اوهام در مغزش خالی کرده است نه تفکر آزاد و إلا کدام آدمی است که این قدر از نظر درک ارزش‌ها و درک ملاکات به آنچنان مرحله از انحطاط و سقوط برسد که حاضر شود لخت مادر زاد زن و مرد چهل و پنجاه ساله در مقابل بچه چهار پنج ساله بخواهد نمایان شود؟ کدام جانوری چنین درک و شعوری برای او حاصل و پیدا می‌شود؟ و نه تنها در آنجا، در خیلی جاها هم اینطور است، فقط اختصاص به آنجا ندارد. این مسأله که پیغمبر می‌آید و می‌فرماید که مهر زنان امت من مهر السنة است و جبرائیل می‌گوید که این دستور از ناحیه پروردگار برای امت تو الی یوم القيامة است. حالا ما جزو امت پیغمبر هستیم یا نه؟ بالاخره تکلیف‌مان را روشن کنیم هستیم یا نیستیم. حالا برای اینکه به این مسأله عمل نکنیم، و برای این که به خواست‌های خودمان عمل کنیم و در مقابل دستور رسول خدا بایستیم و او را با لگد به کناری پرتاب کنیم، حالا برای اینکه در مقابل سنت رسول خدا اظهار قدرت کنیم و برای این که آنها را به کناری بگذاریم، می‌آییم و شروع می‌کنیم به توجیه کردن. آقا این قضیه مال آن موقع است و چه ربطی به این موقع دارد، اوضاع و زمانه عوض شده است، دیگر اعتمادی نیست و با این حرف‌ها باید اعتماد را جلب کرد و از این مطالب؛ آن موقع با پانصد درهم یک خانه می‌دادند. البته آن موقع هم پانصد درهم منزل نمی‌دادند، آن موقع اصلاً پانصد درهم ارزش نداشت که با آن زمین بدهند. مثل اینکه بروید در بیابان و در

کویر لوت بگوئید من هر متر این کویر لوت را به تو دو قران می فروشم. می گوید: مگر من خل هستم که دو قران بدهم و بیایم اینجا، راست می گویی بیا در تهران و در خیابان زعفرانیه متری دو قران به من بده و الا رفتن در کویر لوت و شوره زار متری ده شاهی هم خلاف تعقل است. آن موقع هم مسأله همین طور بود؛ همه زمین داشتند، همه منزل داشتند، آن موقع اصلاً اجاره نشینی نبود. مرحوم آقا می فرمودند در نجف که بودیم، آن موقع مسأله طلاب و رفقایشان خیلی فرق می کرد، خودشان هم در آنجا چند سالی مستأجر بودند. می گفتند یکی از این رفقای ما که خیلی مسأله برایش سخت شده بود، آمد جلوی گنبد ایستاد و گفت یا علی! هر بلایی که بر سرت آمده قبول دارم، خلافت را غصب کردند قبول داریم، و زنت را تکه تکه کردند قبول داریم؛ ولی مسأجرى تا به حال نکشیدی، این درد مستأجرى را ما کشیدیم. در روایت هم نداریم که ائمه مستأجر بودند، آن موقع همه این طور بودند، آن موقع منزل ها کوچک بود و همه منزل داشتند. این مسأله، مسأله ای است که از نهاد هر فرد در ارتباط با رعایت موازین و رعایت دستورات برمی آید که شخص چقدر خودش را در قبال این دستورات مطیع احساس می کند و خودش را دارای استقامت و احکام و اتقان نفسانی احساس می کند و قضیه به این برمی گردد. حالا به آن آدم عوام، به آن آدمی که دنبال مطلب هست - البته همه هم اینطور نیستند - وقتی این را می گوئیم، می گوید: چشم ما به حرف شما اعتماد می کنیم و شما معتمد ما هستی. آیا روز قیامت می توانی پاسخ این حرفت را بگویی؟ می گوئیم: بله! ما می توانیم پاسخ حرفمان را بدهیم. چون حرف رسول خدا است و سندش هم این است و از طرف امام کاظم هم نقل شده است. من جواب نمی دهم، موسی بن جعفر علیه السلام باید جواب بدهد، موسی بن جعفر هم حسابش جداست. می گوئیم دو دوتا، چهارتا؛ می گوید: پذیرفتم و عمل می کنیم. از آن طرف او را نگاه کنید، می گوید: نه خیر! این حرف ها معلوم نیست باشد، آدم که به یک روایت عمل نمی کند و مطالب و قضایای اجتماعی که این طور نیستند و... من در مجلس عقدی بودم یک آقایى شروع کرد با ما به پرخاش کردن. می گوئیم: آقا شما روایت موسی بن جعفر را دیدید؟ می گوید: آقا ول کن این حرف ها را، شما می روید در اینجا من گرفتار می شوم. ول کن این حرف ها را یعنی چه؟ یعنی موسی بن جعفر نعوذ بالله یعنی هیچ چیز انگار نه انگار هست، آن آدم، آدم نفهم و بی شعوری است؛ من که نمی توانم دهان خودم را به هر مسأله نجسی باز کنم و زبان خود را به هر مزخرفی بگردانم. این که می گوید این حرف ها را ول کن یعنی موسی بن جعفر و پیامبر اکرم و صدیقه طاهره را ول کن معنایش این است. بیا ببین امروزه اجتماع و مردم به دنبال چه چیزهایی می گردند، همراه مردم باش. امام و امام زمان کیست؟! برو پی کارت، کی دیده و کی شنیده و کی خبر آورده. بعضی ها ظاهر می کنند و بعضی ها هم در دلشان می گویند. آن می شود فی قلوبهم ضیق، و نظایر این مطالب زیاد است. لذا این فرد هر چه بر سن و عمرش بگذرد، غیر از بُعد از رحمت الهی نصیبی ندارد و هر روزی که بر زندگی او بگذرد با این روشی که در پیش گرفته است، گرچه به صورت ظاهر در مقام تبلیغ دین است؛ ولی به صورت باطن در مقام تبلیغ دین عمر و ابوبکر است شکی در این مسأله نیست. دارد آنها را تبلیغ می کند، گرچه به زی و تشابه با حق در آمده است.

لذا در مورد فراغ قلب، شرط اساسی برای حرکت انسان آن است که فراغ قلب داشته باشد؛ یعنی هر چیزی که برای او پیش آمد را باید بپذیرد. موضع نباید بگیرد، زندگی خود و دیگران را نباید خراب کند، در قبال مطلب حق نباید موضع بگیرد، نفس خودش را باید صاف نگه دارد تا اینکه بتواند به مطلوب برسد و بتواند عبور کند و با این عبور، افعال و عبادات او جایگاه خودش را پیدا کند، تا به حال جایگاه نداشته است و روی هوا بوده است **و قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا ﴿۲۳﴾** الفرقان، تمام کارهایی را که انجام داده‌اند در روز قیامت احضار می‌کنیم و همه را به او نشان می‌دهیم، خیال نکند از دیدگان ما مخفی است و خیال نکن نمازهایی را که در نیمه‌های شب می‌خواندی [از دیدگان ما مخفی است]، بیا نمازهایت را ببین، خیال نکنی آن روزه‌هایی را که می‌گرفتی نمی‌دیدیم، همه آن روزه‌ها ثبت است ولی ببین چگونه با این‌ها برخورد می‌کنیم. آن انفاق‌هایی را که می‌کردی، خیال نکنی از دیدگان ما مخفی بوده است، انفاق و روزه و نمازهایت نوشته شده است، صحبت‌های متواضعانه خودت با مردم نوشته شده است، ارشادهایت که این کار را بکنید و این کار را نکنید نوشته شده است، مجالسی را که برای مردم صحبت می‌کردی و همه می‌گفتند: به به! و چه چه! چه مطالبی حضرت آقا می‌فرمایند - حضرت آقایی که می‌بندند به آدم - همه اینها نوشته شده است، بنده خودم را می‌گویم و اول مخاطب خود ما هستیم. نه اینکه آنجا بیاوریم دزدی را مطرح کنیم، دزدی که مطرح کردن ندارد و دزدی که دزدی است، زنا که مطرح کردن ندارد، قمار بازی و شطرنج بازی که مطرح کردن ندارد، شرب خمر کردن که مطرح کردن ندارد، اینها معلوم است حرام است، چه چیزی را خدا می‌خواهد هباءً منثوراً کند، خدا دزدی را می‌خواهد بیاورد و به هوا بدهد؟ دزدی که دزدی است و به هوا رفتن ندارد. اصلاً چیزی نیست که بخواهد مورد ارزیابی قرار بگیرد، از اول معلوم است که کتک و چوب پشت سرش هست، چیز خاصی در آنجا نیست. قمار بازی و غیبت کردن و تهمت زدن به مردم و بین دو نفر را به هم زدن که مطرح کردند ندارد.

از زنا و سرقت بدتر این است که انسان بین دو مؤمن را به هم بزند و خدا از این عمل نمی‌گذرد؛ از زنا و سرقت می‌گذرد، آنچه را که از آن نمی‌گذرد افساد ذات‌الیین است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در وصیتشان فرمودند: **اللّٰهُ اللّٰهُ فِیْ اَصْلَاحِ ذَاتِ بَیْنِكُمْ** «خدا را در نظر بیاورید در اصلاح بین خودتان و هیچ چیزی بدتر و موبق‌تر از افساد بین دو مؤمن نیست. دو مؤمن با هم خوب هستند رفتارشان و دیدگاهشان با هم خوب است، انسان بیاید و بگوید می‌دانی پشت سرت چه گفت؟ خبر داری؟ بعد هم به دیگری بگوید، می‌دانی چه گفت؟ آن دیدگاه صاف و آن دیدگاه بی‌غلّ و غش و پاکی که بین دو نفر بود، انسان آن دیدگاه و منظر را به دیدگاه فاسد تبدیل کند، خدا از این یکی نمی‌گذرد؛ با مغز به جهنم می‌اندازد و تمام عباداتی را که انجام داده با پتک می‌کوبند در مغز این آدم در روز قیامت، بین دو مؤمن را خراب کند. به عکس اگر انسان بیاید بین دو مؤمنی را که به واسطه بعضی از مسائل، تقار دارند را جمع کند و آشتی بدهد، از این یک چیزی به او بگوید از او هم به این چیزی بگوید حالا بر فرض هم که نبوده عیبی ندارد برود بگوید، دروغ هم بگوید عیب ندارد که در فلان مجلس بودیم و فلانی تعریف را کرد، او هم کم کم یک دفعه و دو دفعه و سه دفعه و یک ماه که می‌گذرد می‌بیند اصلاً برای چه با این بدم، کم کم مسائل از بین می‌رود.

هیچ چیزی راه انسان را بهتر از اصلاح ذات البین باز نمی‌کند این کلام مرحوم پدر ما بود. ببینید احکام سلوک و عرفان چیست. ببینید زندگی و اجتماع در سایه کدام تربیت می‌تواند رشد پیدا کند آن تربیت یا این تربیت، آن نحوه عمل کردن یا این نحوه عمل کردن، آن نحوه رفتار کردن یا این نحوه رفتار کردن. در یک مجلسی نشسته بودیم و مرحوم آقا و مرحوم حداد هم نشسته بودند - خیلی وقت است ولیکن این قضایا در ذهن من هست - یک نفر از دوستانشان آمد از یک نفر یک حرف بزند. یک دفعه آقای حداد گفتند: این مطلبی را که شما می‌خواهی از این فرد بگویی، آیا بر ارادت ما به او می‌افزاید یا از ارادت ما نسبت به او کم می‌کند؟ یک دفعه طرف خشکش زد، خب معلوم بود چه می‌خواست بگوید. ایشان می‌گویند ما که حرف را نشنیدیم، تو نقل می‌کنی و تو واسطه هستی برای چه این حرف را می‌زنی؟ چرا خجالت نمی‌کشی؟ او به ما یاد می‌دهد والا او که از ملک و ملکوت عالم اطلاع دارد، آن کسی که به دوستانش می‌گوید در کره ماه هم باشی و هر عملی انجام بدهی، می‌آورم و می‌گذارم جلویت و راست هم می‌گوید و نشان هم داده است و دروغ هم نگفته و ادعا هم نکرده و کلاه هم سر مردم نگذاشته است، ثابت هم کرده است و همه هم می‌دانند و در این هم شکی نیست، بالاتر از این. او این حرف را می‌زند برای چه کسی؟ برای ما. ایشان می‌فرماید این مطلبی را که الان می‌خواهی نقل کنی بر ارادت ما می‌افزاید یا از ارادت ما کم می‌کند؟ اگر کم می‌کند برای چه می‌گویی؟ به چه درد دین و دنیای ما می‌خورد، غیر از آشفته شدن خیال و تشویش ذهن چه نتیجه‌ای برای ما دارد؟ الان شما نسبت به من فکری می‌کنید و فرض کنید یک فکر بدی، یا حق با شما هست یا نیست، ولی در هر صورت فکر، فکر بدی است. آیا من مطلع بشوم از فکر شما برای من مفید است یا مطلع نشوم؟ وقتی شما هنوز به زبان نیاوردید و این را به من نگفتید و این مسأله اظهار نشده و فاش نشده است و حالا یک جا این قضیه صحبتی شده است و از دهان طرف در رفته به قول ما، حالا من بلند شوم و بروم به آن طرف بگویم فلانی چه نشسته‌ای، ای وای! برخیز و بین در فلان جلسه، او درباره تو این را گفت، تمام شد. این ذهن دیگر شروع می‌کند، کارخانه که استارت را می‌زنند راه می‌افتد، همین‌طور چرخ دنده‌ها و اینها مثل لوکوموتیو، شروع می‌کند راه افتادن و عجب او این را گفت، پس منظورش این بود، پس آن موقع هم این کار را کرده بود و من نفهمیدم، پس آن موقع هم که این حرف را زده بود [فلان چیز مد نظرش بوده] و دیگر شروع میکند [به بافتن] بابا بایست چه خبر است؟ شروع می‌کند رفتن و نمی‌ایستد، لوکوموتیو را شما روشن کنید روی ریل هم هست، چراغ قرمز و ترافیک هم ندارد. وقتی روشن می‌شود، صاف راه می‌افتد و می‌رود، حالا وسط راه قطار و انسانی هم بود می‌زند و راننده هم که ندارد، می‌رود و همه چیز را خراب می‌کند. اولاً به آن شخص می‌گویند تو غلط کردی آمدی چنین حرفی را زدی و خدا پدرت را درمی‌آورد. ثانیاً به این می‌گویند این که این حرف را زده معلوم است که انسان نامیزانی است. تو چرا دیگر دنبالش را می‌گیری؟ شاید از دهانش درآمده و شاید عصبانی بوده و شاید یک چیز دیگر می‌خواسته بگوید، خیلی خب شنیدی تمام شد.

خودم از مرحوم آقا شنیدم در جلسه‌ای که فرمودند غیبت کردن حرام است، غیبت کردن، انسان غیبت کسی را بکند و حرام تر از آن این است که آن شخصی که این غیبت را کرده بلند شود و بیاید برود پیش آن شخص و بگوید آقا من را ببخش من غیبتت را کردم. چرا؟ چون غیبت را کردی و غلطی کردی، این

غلط را کردی و این عمل حرام را انجام دادی و باید بروی توبه کنی و دیگر از این غلطها نکنی. **إِنَّ الْغِيْبَةَ أَشَدَّ مِنَ الزَّانَا** هم داریم؛ ولی گناه بدتر از آن هم این است که فعلا که هنوز این غیبت تو به گوش او نرسیده چرا می روی ذهن او را آشفته می کنی و چرا این ذهن را خراب می کنی. بله! اگر به گوش او رسید باید بروی و حلالیت بطلبی و بگویی مرا ببخش و دیگر از این غلطها نمی کنم. ولی هنوز که به گوش این فرد نرسیده، هنوز که این فرد ذهنش و دلش نسبت به تو آلوده نشده است و هنوز این ظرف ذهن او نسبت به تو صاف است و کدر نشده است، و تو غیبت این را پیش شخصی کردی و او هم یک آدم عاقلی بود و این مطلب را در خود نگه داشت، برای چه بگوییم به فلانی، اشتباهی کرده. و ممکن است این قضیه از بین برود و مطرح نشود، این ذهن همیشه صاف است این ذهن همیشه پاک است نسبت به او و او هم حالا یک غلطی کرده و توبه کرده و تمام شده و حالا هم با هم رفیقیم تمام شد رفت دیگر. دنبالش را گرفتن نداره و تمام می شود و مسأله از بین می رود. ایشان می فرمودند: گناه کسی که این حرف را می گوید از کسی که آن غیبت را کرده بیشتر است، چرا؟ چون دل این را خراب می کنی، بالاخره اگر چه به او بگویند که مرا ببخش ولی دیگر تا آخر عمر یک چیزی در دل او باقی می ماند، آن بد است و ضرر دارد. چرا انسان یک ظرف صاف و یک ظرف زلالی را که خدا برای او قرار داده است در دل او، در آن ظرف اشیای خبیثه و کثیفه و کدر قرار دهد، این تا آخری که با این است گرچه نسبت به هم علاقه دارند و صحبت می کنند، ولی تا این را نگاه می کند این در آن مجلس حساب ما را رسید و آن قضیه و فلان مجلس این کار را کرد، چقدر این کار زشت است.

این روش، روش عرفا است. این روش، روش اولیا است. روشی که همه را در تحت لوای توحید جمع می کند نه مانند روش های دیگر که از تحت لوای توحید همه را پراکنده می کند و همه را به سمت خود می برد و همه را در موضع خود تثبیت می کند. این برای خودش یک دکان و آن یک خیمه و آن یک قصر و همه برای خودمان و هیچ کس نباید در این حریم وارد بشود؛ این روش، روش اهل اله نیست؛ این روش، روش اولیای خدا نیست و این روش، روش اهل بیت نیست.

لذا عنوان می گوید که من قلب خودم را فارغ کردم. یعنی هر چه در قلب خودم بود، آن ها را کنار ریختم تا ببینم صاف صاف صاف حضرت چه می خواهد به من بفرماید. موضع خودم را در قبال حضرت آمدم روشن کردم که من تکلیفم با حضرت چیست؟ آیا بپذیرم آیا نپذیرم؟ سی درصدش را بپذیرم؟ ببینم تا کجا زور دارد و فشار تا کجا هست، تا آنجا بپذیرم و بعد ولش کنم؟ نه! آمد و گفت: **وَفَرَّغْتُ قَلْبِي**. خدا باید کمک کند، واقعا این ها همه دست خداست و خدا باید انسان را دستگیری کند که انسان همیشه چنین حالتی را برای خودش نگه دارد. اگر کسی همیشه چنین حالتی را داشته باشد، حتی اگر مطلبی به حسب ظاهر به او نرسد از راه باطن می رسد به شرطی که این حالت را داشته باشد. اما اگر کسی این حالت را نداشته باشد، صد هزار مجلس عنوان بصری بیاید فایده ندارد، صد هزار مجلس روضه سیدالشهداء برود فایده ندارد، می گویم: صد هزار، یک میلیون هیچ فایده ای ندارد؛ فقط زحمتی است در آمدن و رفتن بنزین مصرف کردن و وقت تلف کردن و نتیجه ای نبردن، هیچ فایده ای ندارد.

کسی که می‌آید در مجلسی که در آن مجلس ذکر خدا هست، باید قلبش را صاف کند و پاک کند از آنچه که موجب عدم ورود نور اله است، از آنچه که موجب مانعیت ورود ملائکه هست در این دل؛ چون این حالتی که برای انسان حاصل می‌شود، این نورانیته که برای انسان می‌آید و این روحانیتی که برای انسان حاصل می‌شود، این‌ها توسط ملائکه ربوبی است که می‌آیند و بر قلب ما نازل می‌شوند همان طور که بر قلب انبیاء نازل شدند. متهمی آن وحی است و این یک چیز دیگر است؛ وحی برای انبیاء است و برای ما نیست. ولی نزول ملائکه همان طور که بر آنها بوده است، برای هر فردی که در مقام اخلاص و تصفیه هست هم خواهد بود. به همان کیفیت وارد می‌شوند بر قلب و آن اثر معنوی و روحانی و تجرّدی را که موجب قطع علاقه انسان است از تعلقات دنیوی، آن اثر را در قلب می‌کارند. یک مجلس، یک اثر، مجلس دوم اثر دیگر و یک حرکت در خیابان یک اثر، یک حرکت در منزل یک اثر، یک تلفن یک اثر و یک گوش دادن، مداوم این اثرها یکی پس از دیگری می‌آید و دست من و شما نیست.

این‌هایی که شما احساس روحانیت می‌کنید در مجلس سیدالشهداء، در مجلس اعیاد و شهادت اهل بیت عصمت، در مجالس وعظ و موعظه، در مجالس ذکر، در مجالس تصفیه، این حالاتی را که مشاهده می‌کنید دست خود شما نیست، از جای دیگر است. ملائکه در آن موقع آمده‌اند و با قلب شما ارتباط برقرار کرده‌اند. بودند و بودم در مجالسی در زمان مرحوم آقا که وقتی حالتی پیش می‌آمد در آن واحد، چند نفر می‌گفتند که ما این مطلب را درک کردیم، او هم می‌گفت من همین را، و او هم می‌گفت من همین را درک کرده‌ام؛ چهار نفر و پنج نفر و دو نفر و سه نفر یک مطلب را به یک نحوه و یک کیفیت درک می‌کردند. این از کجا آمده است و این که ارتباطی به آن ندارد، این از کجا آمده است، این حال خوش و این ورود معنا نه فقط صورت؛ این ورود حالت معنوی و درک این معنا که اگر صد کتاب بخواند یکی را نمی‌فهمد، این ورود این جنبه معنوی و درک این مسئله عقلانی و روحانی مگر از طرف خودش است؟ از جای دیگر باید بیاید، چون به آنهایی که مستعد هستند یکسان تقسیم شده است. البته افراد هم مراتب مختلفی دارند ممکن است یکسان باشد، ممکن است یکی بیشتر باشد ممکن است.... ولی این مسئله حکایت از این می‌کند که یک دستی در پشت پرده و بر غیب، این مسائل را تدبیر و کنترل می‌کند عکس این مسئله هم دقیقاً وجود دارد. عکس این مطلب هم وجود دارد؛ کسی که در مجلس غیبت است، در مجلس غیبت که دیگر ملائکه هم نیستند، کسی که در مجلس تهمت برود، ملائکه آنجا نیستند؛ کسی که در مجلس پرخاش برود و سب مؤمن برود ملائکه آنجا نیستند؛ وقتی وارد مجلس شدی دیدی این حرفهاست، از همان دم در برگردید، در را باز نکرده برگردید. بعضی از دوستان و رفقای ما تعریف می‌کردند و می‌گفتند: ما گاهی اوقات در بعضی از مجالس که می‌رویم، همین که نزدیک آن خانه شدیم می‌بینیم به هم ریختیم، از همان جا به تاکسی می‌گوییم برگرد ما به مقصود رسیدیم. در منزل را وقتی باز می‌کنیم، کدورت آن فضا می‌آید می‌گیرد، یک چیزی عادی است. همه شما هم شاید این مطلب را بارها احساس کرده باشید و هر قدر انسان به آن نقطه تجرّد نزدیک‌تر بشود این حالت در او قوی‌تر خواهد شد. حالا می‌گویند این حرف‌ها چیست؟ این حرف‌ها چیست، یعنی چه؟ مردم بی‌هوش هستند و حرف و مطلب و راه درست است. اگر کسی نمی‌فهمد، تقصیر صاحب خانه چیست؟ اگر کسی این‌ها را درک نمی‌کند، تقصیر قواعد و مبانی

عالم ربوبی چیست؟ یک بندهٔ خدایی می‌گفت: ما مسؤول نفهمیدن مردم که نیستیم، مردم بروند خودشان بفهمند و اینکه کسی نمی‌فهمد، ما مسؤول آن نیستیم.

و بر این اساس، تمام قوانین و احکام اسلامی تشریع شده است؛ اصل و اساس این است و محور این است، بر اساس نورانیت و بر اساس ظلمانیت. شما در مجلسی که شطرنج بازی می‌کنند، بروید و ببینید در آنجا ملائکه هستند، بروید و امتحان کنید، ببینید آنجا می‌توانید قرآن بخوانید، یک عده دارند شطرنج و قمار بازی می‌کنند و شما هم قرآن بخوانید و حال پیدا کنید و نماز بخوانید. ظلمت به آسمان می‌رود از این مجالس، به آسمان می‌رود. در مجلسی که زنا است ببینید شما می‌توانید قرآن و نماز بخوانید؛ در مجلسی که دارند غیبت می‌کنند و نشسته‌اند و دارند برای هم دیگر توطئه چینی می‌کنند، فردا فلان کار را بکنیم و پس فردا فلان کار را بکنیم و فلان مطلب را در روزنامه بنویسیم، بروید و ببینید خدا آنجا پیدا می‌شود؟ اسم مان را هم مسلمان گذاشته‌ایم خیر سرمان. بروید ببینید در این مجالس خدا پیدا می‌شود و ملائکه می‌آیند یا ملائکه رفتند چه چیز جای آن می‌آید؛ دیو می‌آید و شیطان می‌آید، جنود ابالسه می‌آیند در آن جا.

سیدالشهداء علیه‌السلام فرمود: **إِسْتَحْوَذْ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ**. آنهایی که رفتند و دختر پیغمبر را کشتند و تکه تکه کردند، می‌دانید برای چه کردند؟ برای اسلام کردند! برای اسلام دختر پیغمبر را هم می‌کشیم! هر که می‌خواهد باشد دختر پیغمبر را هم تکه تکه می‌کنیم، محسنش را هم سقط می‌کنیم. خاک بر سرها برای چه؟ برای دو روز خلافت، می‌ارزد؟ احمقها! والله برای امیرالمؤمنین نمی‌ارزید که یک مورچه را زیر پایش له کند، برای اینکه دو سال به خلافت برسد والله نمی‌ارزید. خودش مگر نمی‌گوید، دروغ هم که نمی‌گوید، امیرالمؤمنین دروغ می‌گوید؟ که اگر کلید آسمان‌ها و زمین را به من بدهند - احمق! نه دو سال خلافت عربستان آن هم نصفه کاره‌اش را، بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا - که یک گندم را از دهان مورچه دریابورم، ارزش ندارد؛ یک گندم، یک مورچه. آن وقت بلند می‌شوند و می‌آیند دختر پیغمبر را این‌طور تکه تکه می‌کنند، برای چه؟ بیعت با خلیفهٔ رسول خدا! خاک بر سر آن‌ها و خاک بر سر آن‌هایی که واقعا دیدند این مسائل را و این جریان‌ها و همین‌طور مثل گوسفند و الاغ نگاه کردند و چه بسا تأیید کردند. یعنی این قدر انسان باید از همهٔ ارزش‌ها تهی بشود، ببر و پلنگ این کار را نمی‌کنند، آقا پلنگ و گرگ رحم می‌کنند، آنها هر کسی را نمی‌درند و هر کسی را از بین نمی‌برند، آنها می‌فهمند. بارها قضایایی در این زمینه اتفاق افتاده که انسان [متعجب می‌ماند]، بعضی از دوستان ما نقل می‌کنند می‌گفتند ما وقتی که چند نفر رفته بودیم در جایی - یک قضیه‌ای است که نمی‌دانم گفته‌ام یا نه. سال‌های پیش بود، یکی از افراد که الان حیات دارد از منتسبین به خود ما هم هست، ایشان می‌گفت - در یک سفر تفریحی و کوه نوردی در کوه‌های طرف‌های خرم آباد. می‌گفتند: با چند نفر از دوستان مان یک روز جمعه‌ای رفتیم، رسیدیم به جایی که دو راه شد، یکی از این طرف و یکی از آن طرف و وسط دره بود، یک عده از این طرف رفتند و ما از این طرف رفتیم. آن طرف که چند نفر رفتند بعد از گذشت ده دقیقه، دیدیم یک پلنگ آمد از بالا می‌آید به طرف اینها، دقیق آمد در همان جایی که اینها بودند. گفتیم دیگر قضیه تمام شد و یک پلنگ آمد

تمام اینها کأنّ علی رؤوسهم الطیر مرگ را بر بالای سر خودشان می دیدند و حدود پنج شش نفر بودند و ما هم می دیدیم و می گفتیم مسأله تمام است دیگر. می گفت این پلنگ آمد یک نگاه به این اول کرد و رفت؛ آمد به دوم رسید یک نگاه کرد و رفت؛ این حیوان ها! به سوم رسید، همه را هم ما تماشا می کردیم و ناقل این قضیه الان هم وجود دارد یکی از بستگان نزدیک ما هم هست. می گفت داشتیم می دیدیم به پنجمی یک نگاهی کرد، سرش را پایین انداخت و دوباره سرش را پایین انداخت، دو سه مرتبه این قضیه تکرار شد، ولی در عین حال باز سرش را انداخت پایین و رفت. همین که این رفت یک مرتبه این پنجمی - بابا رفت دیگر چکارش داری - در حالت تهاجمی یک لگد زد به این حیوان و این حیوان را از بالا پرت کرد پایین. ببینید! آن نگاهی که حیوان می کرد برای این بود، حیوان این کار را نمی کند؛ و می گفت وقتی که رسید پایین صدای ناله او و صدای از بین رفتنش را ما شنیدیم. می گفت سال بعد قسم می خورد سال بعد همین مسأله تکرار شد، آمدیم حرکت کردیم البته می گفت من در این قضیه نبودم و دوستان نقل کردند، در قضیه دوم نبود ایشان، آنها رسیدند به همان نقطه، همان جایی که این پلنگ را انداخت یک مرتبه سنگ از زیر پایش در رفت و سقوط کرد مثل همان پلنگ، همین شخص. کار خدا حساب دارد و دنیا همه حساب است، پلنگ حیوان است ولی وقتی که از تو گذشت چرا زدی و از بین بردی او را؟ حیوان این کار را نمی کند آن وقت اینها می آیند چه کار می کنند؟ برای خلافت، برای بیعت! برای آن چیزهایی که الان علمای ما دارند افتخار می کنند به آن خلافت ها، این شیعه های بدتر از سنی متعصب و دارند خلافت خلفا را مشروع می دانند و مقبول می دانند و خلافت ابوبکر و عمر را از افتخارات اسلام می دانند. خاک بر سر هر کسی که بیاید و در مقابل حق و مکتب اهل بیت با بیان خودش و با قلم خودش بخواهد ضربه ای بزند، خدا اینها را با همان ابوبکر محشور بگرداند و با همان عمر محشور بگرداند. در حق اینها گمان نمی کنم اینها دیگر قابل هدایت باشند، با این وضع و این سن بعید است قابل هدایت باشند؛ دعا در حق اینها همان است که خدا با ابوبکر و عمر محشورتان بگرداند. آن وقت این خلافت باعث می شود که دختر پیغمبر را تکه تکه کنند و دختر پیغمبر را بکشند، امیرالمؤمنین را به آن وضعیت دریاورند. همین! این می شود چی؟ این می شود همان عملی که ما اینها را در روز قیامت می آوریم. دختر پیغمبر را می کشید و می روید جای پیغمبر نماز جماعت می خوانید! خیال کردید قضیه تمام است مسأله دیگر تمام شد. بچه های پیغمبر را یتیم می کنید و بعد بلند می شوید روی منبر پیغمبر می روید و موعظه می کنید؟ این رسمش است؟ این مردانگی است و این مروّت است؟ خدا این عمل را روز قیامت می آورد؛ نمازها را می آورد، منبرها را می آورد، این جهادها و فتوحاتی که برای گسترش اسلام است را می آورد، حکومت ها و قضاوت هایی را که انجام می شود را می آورد.

اینها را که می خواهم عرض کنم خدمت شما نمی دانم در جلسه امروز می رسیم یا نه، این برای همین مسأله تشابه نفسانی است که به دنبال آن هستیم برای او این مسائل را می خواهم عرض کنم که خوب این قضیه در ما جا بیفتد و بدانیم که مطلب چقدر خطیر است، به سادگی نگذیریم، اینها را خدا می آورد، فجعلناه هباءً منثورا، نماز می خواندی، روز قیامت می آوریم، نماز هباءً منثورا؛ به تو می گوئیم که تو در

مسجد پیغمبر نماز خواندی، بالاترین جایی که می‌شود در روی کره زمین به حساب آورد، مسجد پیغمبر در کنار رسول خدا، ولی فایده‌ای ندارد می‌پریم هوا، وقتی که باد می‌آید دیدید؟ این پنبه‌ها و این چیزها چنان روی هوا می‌رود و می‌چرخد که اصلاً اثری نمی‌ماند. گاهی اوقات می‌شود که وقتی باد می‌آید، یک کوه رمل را از یک جا بر می‌دارد و می‌برد یک جا یک دفعه آدم نگاه می‌کند و می‌گوید تپه کجاست؟ تپه‌ای دیگر وجود ندارد، هباًء مثوراً یعنی این؛ یعنی هیچ چیز برای انسان نمی‌ماند، روزه‌هایی که می‌گیرند، اینها روزه می‌گرفتند نه اینکه نگیرند، روزه می‌گیرند همه هباًء مثوراً، اول بر صحیفه اعمال نگاه کن، روزه و نماز نوشته شده، حالا بین چطور می‌پریمش هوا، یک دفعه نگاه می‌کند دوباره صحیفه را باز می‌کند هیچ چیز در آن نیست، تمام صفحات سیاه از اول تا آخر، می‌گویند حالا بفرما! خیال کردی این دنیا بدون حساب و کتاب است؟ سرمان را بیندازیم پایین و بزنیم و بتازانیم و هیچ مسأله‌ای و هیچ حساب‌گری پشت قضایا نخواهد بود. این عمل می‌شود عمل متشابه، این نماز می‌شود نماز متشابه، متشابه با چی؟ با نمازی که دیروز همین جا رسول خدا می‌خواند، حالا کدام حق است؟ کدام باطل است؟ آن نمازی که برای احیای رضای الهی و رسیدن به مقام قرب و تجرد بود، آن نماز دیروز بود و دیروز تمام شد و قطع شد. این نمازی که از فردا یعنی بیست و نهم صفر خوانده می‌شود، این نماز هم همان است، همان الله اکبر است، همان بسم الله الرحمن الرحیم است، نستعین، ضالین، اینها همان است، غلیظ‌تر و قشنگ‌تر هم هست، الان نگاه کنید ببینید نمازهایی که می‌خوانند رفتید این کشورها و دیدید این ائمه جماعاتشان چنان شروع می‌کنند به قرائت، به هیچ چیز فکر نمی‌کنند الا اینکه چطور و لا الضالین را درست بگویند که وقتی پخش می‌شود از این بلندگوها، بگویند فلان امام جماعت چقدر قشنگ قرائت کرد. نه به معنایش و نه خدایش و نه به پیغمبرش و نه به جبرئیلش که نازل کرده نگاه می‌کنند، فقط چرخاندن و قر دادن و تئاتر بازی کردن و در حال و هوای تحسین اصوات، متأسفانه ما هم، دیده می‌شود کم کم به این مصیبت داریم مبتلا می‌شویم؛ به جای پرداختن به معنا به لفظ و به اینها داریم می‌پردازیم و این صحیح نیست و راه راه باطل است. این می‌شود چی؟ این می‌شود باطل، آن روزه زمان رسول خدا، چون این روزه به واسطه رسول خدا و به ارشاد او بوده است آن می‌شود حق و صحیح و مورد امضاء؛ این روزه، چون برای تثبیت ظلم است و برای تثبیت انانیت است این روزه، آن سفره‌ای که انداخته می‌شود در مسجد و آن جمعیتی که می‌آیند و به هم می‌گویند تقبل الله و تقبل الله ان شاء الله اینها چی می‌شود؟ اینها می‌شود باطل، این می‌شود متشابه و آن می‌شود حق، هر دو چیست؟ هر دو یک چیز است، هر دو امساک است، این امساک می‌کند و او هم امساک می‌کند، مسائل باطنی‌اش بماند بر حسب ظاهر، این امساک می‌کند و او هم امساک می‌کند ولی چی؟ آن در مسیر احیای ولایت است و احیای مکتب اهل بیت است و احیا و تثبیت مکتب امام معصوم است، می‌شود حق؛ این در مسیر احیای مکتب باطل است، احیای مکتب ضد ولایت است، احیای مکتب شیطننت است، احیای مکتب مقابله با اهل بیت است، می‌شود متشابه، می‌شود باطل، در حالتی که هر دو یکی است. آیه شریفه در اینجا برای ما مطلب را خوب بیان می‌کند، آیه را عرض می‌کنیم و ان شاء الله تتمه مطالب برای جلسه بعد، به حول قوه الهی، می‌فرماید: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ**

مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ... ﴿آل عمران، ۷﴾ آیه‌ای که خدمت رفقا خواندیم، آن کسی است که انزل عليك الكتاب، قرآن را بر تو نازل کرده است، این قرآن دارای دو چیز است، حالا چرا در آن دو چیز است بماند، یکی آیات محکماتی دارد که بلاشک و بدون تردید است، **مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ** هن ام الكتاب اساس کتاب و قرآن را اینها تشکیل می‌دهد، یعنی آن چیزهایی که اساس قرآن است و خدشه در آن نیست و قابل تاویل نیست و قابل توجیه نیست، آنها چیست؟ این‌ها ام الكتاب است. چقدر بهتر است که انسان برود و قرآن را از این دفعه که می‌خواهیم مطالعه کنیم و قرآن بخوانیم، آن آیاتی که به نظر ما این خصوصیت را دارد همه را در کاغذ یادداشت کنیم، می‌شود دیگر، وقتی قرآن می‌خوانیم یک دفعه می‌بینیم این آیه، آیه‌ای است که رویش می‌شود حساب کرد، می‌شود به عنوان یک دستور قرار داد، فرض کنید که یک آیه، آیه ... **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿النحل، ۴۳﴾ و ﴿الأنبياء، ۷﴾** این یکی از آیات قرآن است. اگر در چیزی اطلاع ندارید اقدام نکنید؛ مثل گوسفند نروید جلو، بایستید. **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**، یک قاعده منطقی و عقلانی، نه تعبیدی؛ این آیه قرآن تعبیدی نیست و ارشاد به حکم عقل و واقع است. آدم جاهل کار انجام نمی‌دهد، وقتی که یکی می‌خواهد در این زمین خانه بسازد، همین‌طور آجر را روی آجر قرار نمی‌دهد برود بالا، یک تکان بخورد می‌ریزد زمین، می‌رود چکار می‌کند؟ مهندس می‌آورد، استحکام زمین چقدر است؟ میزان زلزله در این مکان به چه کیفیت است؟ نحوه ساخت در انطباق با این شرایط به چه کیفیت باید باشد؟ والا خل نیست که این‌همه پول بدهد و بعد هم با یک باد و یک طوفان همه چیز از بین برود و یا فرض کنید با یک زلزله روی سر زن و بچه و مردم خراب بشود. در همه چیز، وقتی انسان جاهل است، وقتی می‌بیند یک جایش درد گرفت، وقتی سر و شکمش درد گرفت، بلند نمی‌شود برود همین‌طور چغندر بخورد، نمی‌رود همین‌طور کدو بخورد بگوید ان شاء الله خوب می‌شوم، نه، آمد و خوردی و مردی، شاید پیچش روده داشته باشی، باید زود بروی و دکتر تشخیص بدهد و در ظرف چند ساعت باید عملت کنند، اگر عمل نکنند می‌میری، مسأله، مسأله جدی است، **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ** ان کتتم لا تعلمون قاعده، قاعده منطقی است. آن جایی که نمی‌دانید سرتان را نیندازید بروید جلو، وقتی که می‌بینید مردم دارند این کار را می‌کنند شما هم نگویید پس ما هم می‌کنی، این می‌شود چی؟ این می‌شود عین گوسفند رفتن، دیدید گوسفند چطوری می‌رود؟ هیچ کس هم از او سؤال نمی‌کند و می‌رود دیگر، یک بز می‌افتد جلو، گوسفندها هم یا علی بز نبرو. دیگر او هر جا رفت این هم دنبالش؛ ولی آیه می‌گوید نرو تو گوسفند نیستی، تو در کله ات یونجه و علف نیست مغز خدا قرار داده است، شاید اینها همه بخواهند بمیرند و نابود شوند، آیا تو هم حسابت مثل اینهاست، نه **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**، برو دنبال اهل ذکر و آنهایی که اهل اطلاع هستند. ذکر یعنی تنبه از ذکر می‌آید، تنبه، کسانی که متنبه هستند، کسانی که بصیرند، نه کسانی که عقلشان تو چشمشان است، عقلشان در احساسشان است، احساسشان به جای عقلشان کار می‌کند، ازدحام جمعیت چشم عقل آنها را می‌بندد، اشاعات و تبلیغات آنها را کور می‌کند، اینها اهل ذکر نیستند، **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ** ان کتتم لا تعلمون خیلی خوب، بلند شو برو از اهل ذکر بپرس، آقا

این قضیه چیست که اتفاق افتاده، اینکه مردم می‌گویند چیست؟ درست است یا غلط؟ او نظر خودش را می‌گوید، قبول نکن برو سراغ دومی و از دیگری بپرس، یا به او اعتماد داری همان یکی بس است، یا اگر اعتماد نداری برو سراغ دوم و سوم و چهارم و دهم، بالاخره قضیه باید برایت روشن شود، روشن شد یا برو یا بنشین، ولی قبل از این اگر این کار را انجام دهی حتی اگر کارت درست باشد **فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا** روز قیامت به هوا می‌رود، چرا؟ چون از روی یقین انجام ندادی، از روی بصیرت انجام ندادی، این آیه قرآن فرض کنیم می‌شد امّهات، هن ام الکتاب، این آیات محکّمات می‌شود امّ الکتاب، اصل و اساس، یا در جلسه قبل عرض کردم و در جلسه بعد موارد دیگری عرض می‌کنم، موارد زیاد است، **وَلَا تَقِفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**؛ هر جا که علم نداری راه نیافت، **لَا تَقِفْ** یعنی راه نیافت. **قِفَا يَقِفُوا** یعنی حرکت کردن، پی‌گیری کردن، دنبال کردن، متابعت کردن. **وَلَا تَقِفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا** ﴿الإسراء، ۳۶﴾ خدا به آنچه را که به تو داده سؤال می‌کند، چرا به کار نبستی؟ مگر به تو گوش ندادم چرا نرفتی هر حرفی را بشنوی؟ کر بودی که بگویی خدایا کر بودم، کر بودی؟! چشم که داشتی و احساس که داشتی. این گوش را دادم برای چه؟ برای اینکه فقط غیبت بشنوی و فقط موسیقی بشنوی و برای اینکه فقط تهمت بشنوی، برای این به تو دادم؟ یا نه، این گوش را به تو دادم تا بروی و در خدمت یک بزرگی قرار دهی و آنچه را که او گفت داخل گوشت کنی، این را برای این به تو دادم نه برای گوش دادن مزخرفات و چرت و پرت‌ها. **ان السمع والبصر والفؤاد**، قلب تمام اینها خدا ازش سؤال می‌کند، من اینها را بیچاره وسیله برای راهنمایی تو قرار دادم، بیخود که در اینجا چشم و گوش و قلب و وجدان و شعور و ادراک نگذاشتم و تو را گوسفند قرار ندادم. اینهایی که برای تو قرار دادم، اینها روز قیامت باید یکی یکی حساب جواب بدهی، گوشت را و چشمت را و پایت و دستت را کجا صرف کردی، از تمام اینها حساب می‌شود. برای چی؟ برای ارتقاء روحی و برای اصلاح مسیر، برای اصلاح مکتب و برای اصلاح روش اینها باید به کار برده شود. وقتی که می‌بینی فلان کس یک جور گفت و بعد یک جور گفت، بدان قضیه چیست؟ وقتی می‌بینی فلان کس در یک قضیه خوشحال شد و در قضیه مثل آن ناراحت شد و پرخاش کرد، بدان همه این حرف‌ها کشک است این دنبال هوا و هوس خودش می‌گردد و با حال و هوا و هوس خودش با مردم صحبت می‌کند. یک جا به وفق مراد است می‌خندد و کیف می‌کند و آفرین و آفرین و یک جا که بر وفق مراد نشد غلط کردید و بی خود کردید و اچه شد؟ این بدبخت‌ها که تقصیر ندارند. این قضیه‌ای که اتفاق افتاد تقصیر این نبوده، چرا آنجا بدت آمد، پس درونش هیچ خبری نیست، از کجا این را می‌فهمی؟ این گوش است به کار بیندازش، چشم است به کار بینداز، از چشم و گوش برای فؤاد استفاده کن، آنکه در قلبت هست قضایا را در کنار هم قرار بده وقتی دلت که صاف بود و فارغ که بودی، در مقام تثبیت که نبودی و نخواستی که خودت را نشان بدهی و آن حالت را داشتی و این قضایا هم برایت پیش آمد خدا راحت را روشن می‌کند، اینجا دیگر با خداست. آن قلب خودت را که اول فارغ کردی و بعد آمدی در این موارد این آیات قرآن را سرلوحه قرار دادی، امروز برویم تمام این را روی کاغذ بنویسیم، **وَلَا تَقِفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ان السمع...** بزنیم روی دیوار چقدر خوب است، به جای این

تابلوهای چرت و پرت آدم بیاید این آیات قرآن را بنویسد زیبا و در تابلوهای قشنگ و جالب که کوچک و بزرگ وقتی می‌بینند استفاده کنند. الان این تابلو را در اینجا تابلوی یا حجة بن الحسن! ببینید چقدر قشنگ است، چقدر خوب است این نحوه و این عبارات. اللهم انا نرغب اليك في دولة الكريمة تعزّ به الاسلام به به وقتی که انسان این عبارت‌ها را می‌شنود که از دهان معصوم آمده می‌خواهد جان از بدنش بیرون بیاید و روح از بدنش پرواز کند، می‌دانید این چه عبارتی است؟ این عبارتی است که مرحوم آقا در نیمه شعبان در آن زمانی که آن انقلاب اسلامی را می‌خواستند به وجود بیاورند، این را تابلوی نیمه شعبان قرار دادند و بین افراد پخش کردند و برای نجف هم فرستادند، اینها از آن موقع به چه فکر می‌کردند؟ اللهم انا نرغب اليك في دولة الكريمة تعزّ به الاسلام و اهله و تذل به النفاق و اهله و تجعلنا فيها من الدعاة إلى طاعتك و القادة إلى سبيلك و ترزقنا بها كرامة الدنيا و الآخرة،^۱ خدایا ما تمام وجودمان مال امام زمان است، ما از خودمان چیزی نداریم ما برای خودمان چیزی نداریم، کاری هم که می‌کنیم برای او است، قدمی که برمی‌داریم برای رسیدن به او است، هدف ما برای اوست، برای او، آن وقت چقدر فرق می‌کند قضیه اگر این‌طور باشد، چقدر مسائل دیگه بین زمین تا آسمان فرق می‌کند، بین مغرب و مشرق تفاوت می‌کند، اگر کسی هدفش امام زمان باشد نه کس دیگر. کاری که می‌کنم خدایا برای امام زمان است، روزه‌ای که می‌گیرم برای امام زمان است، جهادی که می‌کنم و اقامه عدلی که می‌کنم و امحاء ظلمی که می‌کنم برای امام زمان است و همه برای امام زمان است و امام زمان است و امام زمان است، آن وقت امام زمان کمک نمی‌کند؟ امام زمان دست روی دست می‌گذارد در آن صورت؟ نه در این وضعیتی که فعلا بنده دارم، آن وقت مدام می‌آییم و امام زمان را می‌کشیم وسط، او هم که در غیبت است و چه بگویم من که فعلا نیستم که از خودم دفاع کنم که بابا! قضیه خیلی تفاوت می‌کند و مسأله خیلی فرق می‌کند. ولی خب حداقل ما خودمان را درست کنیم و هر که هر کاری دلش می‌خواهد بکند و هر که بین خود و خدایش تکلیف خود را آن‌طور که می‌داند انجام بدهد. من در این وضعیت و موقعیت و مسائل خصوصی و مسائل خانوادگی خودم و در ارتباط با محیط و اطراف خودم چه کسی را در نظر بگیرم؟ فقط امام زمان و بس که غیر از این غیر از خسارت هیچ چیز نصیب نخواهد شد، ان شاء الله امیدواریم که خداوند ما را از جمله متابعتین و مطیعین و شیعیان خالص آن حضرت قرار بدهد، فرج آن حضرت را نزدیک بگرداند، ما را از منتظرین حقیقی و واقعی آن حضرت قرار بدهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

۱- فقراتی از دعای افتتاح.